

آثار منثور خواجه کرمانی

فاطمه غلامرضایی کهن*

عضو هیئت علمی دانشکده پزشکی

دانشگاه علوم پزشکی کرمان

چکیده

خواجه کرمانی، شاعر چیره دست قرن هشتم هجری را عده ای تنها به عنوان شاعر می‌شناسند. در حالی که او علاوه بر قدرت شاعری، از توانایی بی نظیر در نثر نیز برخوردار بوده است و در هشت سالی که پس از بازگشت از سفر بیست ساله خود، در کرمان اقامت داشته است، (سال ۷۴۰ تا ۷۴۸ هجری قمری) آثاری بدیع و کم نظیر خلق کرده است. نثر او فاخر و سرشار از نکته‌ها و مفاهیم دقیق است. هر چهار رساله منثور او به صورت مناظره بین دو شخصیت اصلی است که در متن، تشخیص انسانی یافته‌اند. بنا براین مناظره و تشخیص از اصلی‌ترین خصوصیات سبکی رسایل منثور اوست. استفاده از اصطلاحات و ترکیبات عربی، تعبیر قرآنی، صنایع بدیعی و ابیات و اشعار فراوان فارسی و عربی در لا به لای متن، از خصوصیات دیگر نثر اوست. نکته مهم در مورد آثار منثور خواجه کرمانی، محتوا، مضمون و اندیشه‌های اوست که از طریق آن می‌توان ضمن شناخت افکار و ایده‌های او، با مفاهیم فکری، فرهنگی، فلسفی و اجتماعی زمان و جامعه او نیز آشنا شد. از هریک از رسائل منثور خواجه کرمانی شامل: "شمع و شمشیر"، "شمس و سحاب"، "نمد و بوریا" و "سراجیه"، چهار نسخه خطی در کتابخانه‌های ملک به شماره ۵۹۶۳ و مجلس به شماره ۳۵۲ و سلطنتی مستقر در کاخ موزه گلستان به شماره‌های ۳۳۵ و ۳۳۶ موجود است.

در این مقاله کوشیده شده است که ضمن شناساندن آثار منثور خواجه کرمانی و بررسی آنها از نظر محتوا چهار نسخه خطی مربوط به هریک از رسائل مذکور به اجمال معرفی شود.

کلیدواژه‌ها: خواجه کرمانی، رسائل منثور، شمع و شمشیر، شمس و سحاب، نمد و بوریا و سراجیه

خواجه شاعر قرن هشتم هجری است. خودش سال تولدش را در هما و همایون سال ۶۸۹ هجری قمری ذکر می‌کند. او در سال ۷۵۳ که در شیراز درگذشت شصت و چهار سال عمر کرده بود. خواجه زاده کرمان بود و به زادگاه خویش عشق می‌ورزید. وی طبعی نا آرام و بی قرار داشت و از نوجوانی در پی خوابی که دید، به نقل خودش در روضه الانوار، به سرودن شعر پرداخت. در آغاز شاعری به فردوسی عشق می‌ورزید و از او الهام می‌گرفت. کم کم سبکش قوام یافت و اقدام به سرودن آثار ارزشمندی کرد. به تدریج تاثیر فردوسی جای خود را در آثار او به تاثیر نظامی داد و همچون او اقدام به سرایش خمسه کرد. وقتی که هنوز در کرمان بود دو مثنوی عاشقانه اش، هما و همایون و گل و نوروز را آغاز کرد. هم هما و هم نوروز دو قهرمان اصلی این دو منظومه عاشقانه اش، همچون خود او، روحی نا آرام و بی قرار داشتند و شرق و غرب عالم را درنوردیدند تا گمشده خویش را در نماد همایون و گل بیابند. خواجه نیز چنین کرد. بیش از بیست سال از بهترین ایام عمرش را در سفر گذراند. سفری که هم سیر در آفاق بود و هم سیر در انفس. به کرمان که بازگشت مردی پخته و تجربه اندوخته بود. استاد دیده بود و ورزیده شده بود. عربی می‌دانست و بر ظرایف قرآن تسلط داشت. اصول علم طب و نجوم را نیز آموخته بود. دیگر، شعرش انبانی از معانی ارزشمند فکری و علمی بود. به کرمان که بازگشت، انقلابی عظیم را در دیدگاه و جهان بینی آزموده بود و دنیا و کاینات را به گونه ای پویاتر می‌دید. خواجه جستجوگر رفته بود و مرشدی رشادت یافته بازگشته بود. دور از وطن که بود به باد عنبر نسیم سحر غبطه می‌خورد که بر خاک کرمانش گذر می‌افتد. با تصویری از یک دنیای آرمانی به شهرش بازگشت. اما سرزمین اجدادی اش در چنگال حاکمی خونخوار گرفتار بود. امیرمبارزالدین محمد بر تمام خاک سرزمینش پنجه افکنده بود و از ارتکاب هیچ جنایتی دریغ نمی‌کرد. این امیرمبارزالدین همان حاکمی بود که وقتی شیراز را تصرف کرد، آنقدر کینه و دشمنی انگیخت که حافظ بارها و بارها در شخصیت زاهد ریاکار شعرش از او ابراز نفرت کرد و خواجه نیز در نماد بوریا "نمد و بوریا" و در مناظرات شمس و سحاب و شمع و شمشیرش، نسبت به او ابراز انزجار کرد. این بود که گوشه ای اختیار کرد و دست به قلم برد و چهار اثر منثور خویش را که هریک به نوبه خود یکی از شاهکارهای نثر فارسی محسوب می‌شود، خلق کرد و همه را ظرف مدت یک سال، (سال ۷۴۸) تدوین نمود. هر چهار اثر منثور خواجه ضمن اینکه ایده‌ها، آرمان‌ها و افکار او را در بردارد، گنجینه ای از مفاهیم ادبی، فکری و اخلاقی محسوب

می شود. خواجه که گل و نوروز و هما و همایون را در بغداد به پایان برده بود، به احتمال زیاد، سه مثنوی دیگرش، روضه الانوار، کمال نامه و گوهرنامه را نیز در همین ایام در کرمان سرود. او در کمال نامه اوج تعالی فکری اش را ظاهر ساخت. کمال نامه در واقع شرح مراحل تکاملی خود او است. پس از آن، آزرده خاطر از آنچه در کرمان دیده بود سرزمین محبوب خویش را به قصد شیراز ترک کرد. این مرحله، که اندیشه و هنرش بر تکوین شعر حافظ تأثیر زیادی گذاشت، پنج سالی بیش به طول نینجامید. همه دیدارهای دوستانه و حتی مریدانه حافظ با خواجه در همین سال ها رخ داد. اما خواجه در این ایام سال های کهولت را بسر می برد و به خاطر درد پا، زمین گیر شده بود.

سرانجام خواجه در سال ۷۵۳ در شیراز درگذشت و در تپه های الله اکبر به خاک سپرده شد.

خواجه تمام عمر پر تلاش خود را در شعر گذراند و پیوسته با شعر زیست، اما در اواخر عمر، آن زمان که هنوز از کرمان برای آخرین بار وداع نکرده بود، طبع خویش را در نثر آزمود. البته در نثر راه تکلف پیمود. هر چند موضوع سخن و نیز تنوع زبانی او، این آثار را چنان مطبوع ساخت که تکلف آن را پوشش می داد. با این همه نثرش به نثر مقامه نویسی بسیار نزدیک است و در آن تردیدی نیست. وی در روضه الانوار به این نکته اشاره می کند:

کلک زبان آور خواجه نگر کرده مقامات حریری ز بر

اما از آنجا که به فرموده استاد زرین کوب، سجع پردازی در نثر از خصوصیات سبکی این دوره شناخته می شود، نثر او چندان مغایرتی با نثر زمانش ندارد.

استاد زرین کوب درباره سبک نثر زمان خواجه معتقد است که «عوامل و اسبابی هم که در دوره سلاجقه در شعر فارسی به پیدایش آنچه سبک عراقی می خوانند منجر شد، همان تحول را در نثر رسمی این عصر نیز به وجود آورد و نثری که در محیط دیوانی و دستگاه های وابسته بدان در این دوره پدید آمد و تا آخر عهد ایلخانان به همان شیوه دوام یافت، ویژگی هایی را شبیه بدانچه در شعر این دوره وجود داشت در نثر این دوره هم پدیدار کرد. استعمال لغات و تعبیرات مأخوذ از ادب عربی، تلمیحات و امثال تازی و اصطلاحات علمی و فلسفی که سبک عراقی را در شعر فارسی جلوه گاه خودنمایی ها و فضل فروشی های اهل مدرسه کرد، در نثر این دوره آثاری چون کلیله و دمنه و مقامات حمیدی و جهان گشای جوینی و مرزبان نامه را متضمن ویژگی هایی که در شعر امثال انوری و خاقانی و ظهیر فاریابی و نظامی گنجوی و کمال اسماعیل نمونه آن بود و شک نیست که در این دوره هم نویسندگانی مانند خواجه عبدالله انصاری، ابوحامد غزالی، عین القضاة همدانی، عطار، نجم دایه، عراقی و سعدی بودند که هر یک به جهاتی در کنار خط سیر این شیوه رایج عصر راه می پیمودند و طرز آنها تا حدی جامع بین طریقه قدماء خراسان و شیوه متأخران آنها گشت اما در آنچه به ادبیات رسمی عصر مربوط می شود، نثر عهد سلجوقیان و ایلخانان هم مثل شعر این دوره متضمن اکثر ویژگی های سبک عراقی شد.» (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۶۲)

در هر حال خواجه هم که فرزند همان زمان است و متأثر از شرایط اجتماعی خود، بیشتر در نثر به سبک مقامات گراییده است. بخصوص چنانکه اشاره شد با مقامات حریری هم آشنایی داشته است.

از تذکره نویسان و ناقدانی که درباره خواجه سخن گفته اند، هیچ کدام به نثر او توجهی نکرده اند. تنها بعضی از آنها رسائل او را فقط نام برده اند و به همین اکتفا کرده اند. و گاه هم به اشتباه. به عنوان مثال تقریباً همه آنها که از رسائل او نام برده اند، رساله نمد و بوریا را «رساله البادیه» نامیده اند. و آن را سفرنامه حج او دانسته اند. در حالی که خواجه تنها در آغاز آن، اشاره ای به سفرهای خود دارد و پس از عزیمت بر سفر حج، داستان شبی را که در نیمه راه در رباطی گذرانده است، تعریف می کند و از همانجا به گفتگوی بین نمد و بوریا می پردازد. بنا بر این از آنجا که نمد در زبان عربی «لبد» و بوریا در زبان عربی «باریه» خوانده می شود، نام رساله را به عربی «رساله البد و الباریه» و به فارسی نمد و بوریا نامیده است. در حالی که همه منابع، این رساله را رساله البادیه نامیده اند و در شرح سوانح سفر حج او. در رساله سبع المثانی هم، عده ای که نام فارسی آن را ذکر کرده اند، آن را منظره قلم و شمشیر نوشته اند. در حالی که خود خواجه در آخر رساله می گوید:

این رساله کاسمان سبع المثانی خواندش ختم شد بر نام شه و الله اعلم بالصواب

موضوع این رساله، گفتگو بین شمع و شمشیر است. ظاهراً این اشتباه از آنجا در کتب تذکره نویسان راه یافته است که کاتب نسخه خطی ملک، آن را در عنوان رساله قلم و شمشیر نام نهاده است.

بنا به فرموده استاد زرین کوب، از متأخرین، اولین کسی که درباره نثر خواجه سخن گفته است استاد عبدالعظیم قریب بوده که در مقدمه گلستان مصحح خود، بدان اشاره کرده است.

معرفی نسخه های خطی رساله های منشور خواجهی کرمانی

نسخه کتابخانه ملک*

این اثر نفیس که به شماره ۵۹۶۳ در کتابخانه ملک تهران نگهداری می شود، به خط نستعلیق خوبی نگارش یافته است. اما متأسفانه به دلیل این که روی آن آب ریخته شده مرکب آن در بعضی از صفحات، خط تیره ای ایجاد کرده است که به طور مورب صفحه را قطع می کند. بنا بر این کلمه هایی که نزدیک یا روی این خط تیره قرار می گیرند قابل خواندن نیست. مرکب عادی که کاتب آن استفاده کرده به رنگ سیاه است. اما آیات قرآن را به رنگ طلائی نوشته است که متأسفانه به مرور زمان رنگ آن پاک شده و تنها سایه ای از آن بر کاغذ مانده است که به سختی خوانده می شود. کاتب این اثر محمد بن مطهر بن یوسف بن ابی سعید قاضی شیرازی است و او کتاب را در سال ۸۲۹ کتابت کرده است. این اثر ۹۲۳ پیشانی بسیار زیبا دارد که با خطوط زرین زینت یافته است. جدولی به خط مشکین و زرین هر صفحه را در بر گرفته است و حاشیه ندارد. ۹۲۳ برگ در اندازه های ۱۶/۹ × ۴/۲۴ دارد و هر صفحه شامل ۲۳ سطر است. کاغذ کتاب سمرقندی و جلدش مشکی است. این کتاب موارد زیر را در بر می گیرد:

۱- دیوان (قصائد- غزل ها و رباعیات و مثنوی ها)

۲- روضه الانوار

۳- هما و همایون

۴- گوهر نامه

۵- مفاتیح القلوب به نظم و نثر، در ۲۸ باب و هر یک در چندین فصل

۶- رساله نمد و بوریا (آن را به اشتباه رساله البادیه نامیده است)

۷- رساله سبع المثنائی (آن را تیغ و قلم نامیده است)

۸- شمس و سحاب (کامل نیست و فقط تا این عبارت را دارد: اگر ما بخواهیم که عرض عروض دهیم و از بحور سخن رانیم و...
بالحاظ کمنظوم اللالی..)

نسخه مجلس*

این اثر ارزشمند که از مجموعه کتاب های آقای دکتر مهدی بیانی است و قبلاً جزو کتاب های کتابخانه مجلس سنا به شماره ۳۵۲ نگهداری می شده است و بعداً به کتابخانه مجلس شورای اسلامی انتقال یافته است. این نسخه همان نسخه ای است که آقای کمال عینی، درباره آن می نویسد:

«به حدس قریب به یقین این نسخه یکی از خوب ترین دست نویس های خواجه است که از نظر سنه کتابت نیز جالب توجه می باشد. این نسخه مکتوب به سال ۸۲۰ است و برای تهیه متن انتقادی گل و نوروز که به عنایت بنیاد فرهنگ ایران به چاپ می رسد، استفاده شده است.» (خواجهی کرمانی، ۱۳۷۰: کط)

خط آن تعلیق خوش است و کاتب آن اسماعیل بن ابراهیم بن عبدالله است. عنوان شنگرف، جدول زر و شنگرف با هشت سر لوح و دو پیشانی دارد. صفحه ۱ و ۲ حاشیه سازی شده است. ۲۹۴ برگ دارد و هر برگ دارای ۲۵ سطر است. اندازه آن ۳۰×۲۲، کاغذ سفید، جلد تیماج، تریاکی، ضربی مقوایی، با ترنج گرد تیماج سرخ با لولا.»

این کتاب موارد زیر را در بر می گیرد:

۱- دیباچه منشور

۲- دیوان (دارای ۲۵۰۰۰ بیت، شامل توحید و مواعظ و حکم، مدایح، غزلیات، رباعیات)

۳- مثنویات، شامل:

الف. کمال نامه (نوشته چهارشنبه ۵ ذی حجه ۸۲۰، با سر لوح)

ب. روضه الانوار (نوشته سه شنبه ۱۷ ذی حجه ۸۲۰، با سر لوح)

ج. هما و همایون (با سر لوح)

د. تحفه بهایی، (با سر لوح)

ه. گل و نوروز (کامل نیست و شش صفحه از آن سفید گذاشته شده است. با سر لوح)

۴- آثار منشور:

الف. شمع و پروانه (همان رساله سبع المثانی است، نوشته یکشنبه ۲۲ ذی حجه ۸۲۰ با سر لوح)

ب. نمد و بوریا (نوشته اول محرم ۸۲۰، با سر لوح)

ج. الراقیه فی مناظره الشمس والسحاب (رساله شمس و سحاب، نوشته آدینه، ۵ محرم ۸۲۰، با پیشانی)

د. السراجیه: با پیشانی

ه. مفاتیح القلوب، به نظم فارسی (نوشته یکشنبه ۳۰ محرم ۸۲۱، با سر لوح)

همه صفحه‌های نسخه مجلس دارای یک کادر مستطیل است که در طول و عرض به صورت دو خط موازی به رنگهای آبی و قرمز کشیده شده است. عبارات عربی اعم از آیات و احادیث و غیره، هیچ‌گونه اعرابی ندارند. نقطه گذاری‌ها مغشوش است. گاه کلمه ای اصلاً نقطه ندارد و گاه نقطه‌ها را کم یا زیاد یا جابجا می‌گذارد.

قبل از هر بیت یا مصراع یک فضای خالی وجود دارد که ظاهراً جای کلماتی مثل «شعر» یا «نظم» بوده است که بنظر می‌رسد با مرکبی به رنگ قرمز نوشته شده بوده است و بعداً پاک شده است همه آیات را به رنگ قرمز می‌نویسد. ابیات و مصراع‌ها و عبارات عربی جدای از نثر نیست و تنها فضای خالی بین دو مصراع در یک بیت رعایت می‌شود.

دو نسخه کتابخانه سلطنتی موجود در کاخ موزه گلستان

این دو نسخه، همان دو موردی است که آقای کمال عینی چنانچه در پاورقی صفحه کی، مقدمه هما و همایون می‌نویسد، در زمان تصحیح کتاب هما و همایون به آن‌ها دسترسی نداشته است. زیرا در آن زمان، پس از فوت رئیس سابق این کتابخانه، آقای دکتر مهدی بیانی، هنوز این کتابخانه پر ارزش بسته بوده است و ایشان امکان عکس برداری از نسخه‌های مزبور را نداشته‌اند. (خواجوی کرمانی، (۱۳۷۰): کی)

الف: نسخه شماره ۱*

این نسخه تحت عنوان، «کلیات خواجوی کرمانی» شماره اموالی ۳۳۵، در کتابخانه کاخ موزه گلستان نگهداری می‌شود. قطع آن وزیری حجیم ۲۷×۱۸، خط شکسته، نسخ قدیمی، کاغذ دولت آبادی مجدول سر لوح دار، جلد: ابره تیماج مشککی اندرون تیماج قرمز، دارای چهار لچکی و وسط لچکی و وسط ترنج، معرق، زمینه لاجوردی، نام کاتب محمد بن ابراهیم الصحاف* و تاریخ کتابت آن ۸۲۴ هـ ق است. (غره ربیع الاول ۸۲۴)

این کتاب موارد زیر را در بر می‌گیرد:

۱- دیوان

۲- مفاتیح القلوب با دیباچه نثر

۳- روضه الانوار

۴- گل و نوروز

۵- هما و همایون

۶- کمال نامه

۷- گوهر نامه بهایی یا تحفه بهایی (گوهر نامه)

۸- رساله شمع و شمسیه (سبع المثانی)

۹- مناظره شمس و سحاب

۱۰- مناظره البلد و الباری (نمد و بوریا)

۱۱- سراج و حاج

تمام صفحه‌های این کتاب دارای یک متن اصلی کوچک ۲۱ سطری در وسط است که توسط یک کادر دو خطی، از حاشیه جدا می‌شود. مطالب حاشیه در قسمت‌های افقی و عمودی اطراف هر صفحه نوشته شده است. در قسمت افقی بالا و پایین ۱۱

سطر مورّب و در قسمت عمودی ۳۲ سطر مورّب نوشته شده است. در وسط صفحه عمودی یک مثلث ترسیم شده است که جهت خطوط مورّب را تغییر می دهد به این ترتیب که در صفحات سمت راست، جهت ۱۰ سطر اول از بالا به پایین است و جهت ۱۰ سطر دوم که بعد از مثلث از پایین به بالا نوشته می شود. در صفحات سمت چپ عکس این حالت است، جهت ۱۰ سطر قبل از مثلث از پایین به بالاست و جهت ۱۰ سطر بعد از بالا به پایین است. در انتهای هر حاشیه افقی نیز یک خط به موازات اولین و آخرین سطر کشیده شده و در مثلثی که با گوشه صفحه می سازد یک دایره کوچک رسم شده است که گاه کاتب اولین کلمه از حاشیه صفحه بعد را کنار این دایره می نویسد.

ب: نسخه شماره ۲*

این نسخه به نام «روضه الانوار» و شماره اموالی ۳۳۶، قطع نیم ورقی کوچک خط نستعلیق است و کاتب آن خلیفه صفرشاه، آن را در سال ۹۲۷ کتابت کرده است. کاغذ آن دولت آبادی مجدول است. حاشیه نوشته ورق اول بر دو صفحه مذهب مرصع لاجورد دندان موشی جلد ابره تیماج وسط و دوره منگنه مطّالی کار هند اندرون متن ترنج و لچکی سوخت تحریر مطلا حاشیه سوخت تحریر بوم لاجورد اعلاء.

هر صفحه از این کتاب یک کادر در وسط دارد که با مستطیلی که دو ضلع عمودی آن را دو خط موازی تشکیل می دهد و دو ضلع افقی آن با یک خط از حاشیه جدا شده است. حاشیه دارای ۵ سطر در قسمت افقی پایین و بالای صفحه است و جهت هر سطر در صفحه های سمت راست به صورت مورّب، در قسمت بالا از بالا به پایین و در قسمت پایین از پایین به سمت بالاست، در حاشیه عمودی هر صفحه نیز ده سطر نوشته شده که پنج سطر را به صورت مورّب از بالا به پایین نوشته شده، بعد از سطر پنجم درست در وسط صفحه مثلثی رسم شده است که جهت سطرها را تغییر می دهد، جهت پنج سطر دیگر این حاشیه ها به صورت مورّب از پایین به سمت بالاست. در صفحه های سمت چپ جهت خطوط عکس این حالت است. در آغاز و انتهای خطوط مورّب حاشیه به موازات سطر اول و آخر یک خط کشیده شده که با خط کادر، مثلثی می سازد. بنا بر این، در هر صفحه سمت راست، دو مثلث در منتهی الیه چپ حاشیه افقی بالا و پایین و یک مثلث هم در وسط حاشیه عمودی قرار دارد.

در هر صفحه سمت چپ هم به همین صورت دو مثلث در منتهی الیه سمت راست حاشیه های افقی بالا و پایین و یک مثلث هم در وسط حاشیه عمودی قرار دارد. داخل همه این مثلث ها با گل و بوته هایی زیبا نقاشی شده است. فاصله خطوط تقریباً زیاد است و خط ها در هم تنیده شده نیست. نسخه کاملاً قابل خواندن است و هیچ جای آن آسیبی ندیده است. در حاشیه متن رساله ها، مثنوی های گل و نوروز و هما و همایون کتابت شده است.

رساله های منثور خواجوی کرمانی از دیدگاه محتوا

الف: رساله شمس و سحاب

خواجو در این رساله، دو پدیده شگفت آسمانی را که پیوسته، خیال برانگیزترین تصاویر و تعبیر را در ذهنش می آفریند، از آسمان فرود آورده است و آنها را به صحن زندگی کشانده و به آنها شخصیت انسانی بخشیده و خصلت های افرادی را که در پیرامونش بوده اند، بدان ها و توان سخنگویی خویش را نیز، در اختیار آنها قرار داده است تا به اندازه نیاز خویش از او بهره گیرند و آنچه را که می داند، بگویند. این است که خواننده این اثر، از نزدیک، شمس و سحاب را که همیشه دور از دسترس او بوده اند، می بیند و در محضرشان می نشیند و به تفاخر و تفرعنشان گوش می سپارد. در این اثر، شمس و سحاب در مجادله ای طولانی، از ارزش های تفرعن آفرین خود سخن می گویند. خورشید از ثروت پایان ناپذیرش، از زریاشی اش، از جود و ایثار همیشگی اش و از انواع لطف و مرحمت هایی که به بنی آدم می کند... و سحاب از دارائی و کرامت پایان ناپذیرش، از عظمت و اقتدارش و بالاخره از همه منت هایی که بر سر خلق می نهد... گفتگوی شمس و سحاب، گفتگویی بسیار زیبا، شنیدنی و نمادین است و خواجو کوشیده است در تمامی گفتارهایی که از زبان آنها نقل می کند، همه شکوه ها و شکایت هایی را که از تفرعن های پوچ انسانها دارد، عرضه نماید و یا با بیانی تلمیحی تمایلات حقیر افراد را به استهزاء بکشد و پوچ و بی ارزش نشان دهد. او با این حرکت خویش همه خصوصیت های زشت اخلاقی انسان ها را از بنیاد نابود می کند و با استناد به آیات قرآنی ارزش های اصیل و پیش برنده انسانی را جایگزین می سازد. لیک از آنجا که خواجو، با حساسیت خاص روحی خود نمی تواند قهر و دشمنی بین انسانها را بپذیرد، در پایان داستان گفتگو را به گونه ای پیش می برد که شمس و سحاب با هم از در صلح در می آیند و در عین دوستی و آشتی هر یک به

ادای رسالت خویش مشغول می شوند. در پایان خواجو اعتراف می کند که مقصود او از کاربرد آفتاب و ابر، تنها جنبه تمثیلی داشته و هدف او القاء تأثیر بیشتر گفتگوی بین آنها در خوانندگان اثر خود بوده است:

اهل دل دانند که از چشمه این آفتاب و چشم این سحاب مقصود کلی، لمعه ای و دمعه ای نبوده است. لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ

رساله شمس و سحاب در نسخه: رساله السراجیه فی مقاله الوهاجیه نامیده شده است. در نسخه ملک «شمس و سحاب»، در نسخه س: «فی مناظره الشمس و السحاب» و نیز در نسخه م: «رساله الرایقه فی مناظره الشمس و السحاب» نامیده شده است. اما چون نام گذاری نسخه ملک از سایر نسخه‌ها مناسب‌تر به نظر می رسید، جهت عنوان این رساله برگزیده شد. خواجو در آغاز رساله، آنجا که از چگونگی و انگیزه تدوین آن سخن می گوید، نقل می کند:

... شبی از بخار سینه، بخوری سوخته بوم و از آتش دل، چراغی افروخته، از دیوان شمس، غزلی آغاز کرده و از پرده بزرگ سپهر نوایی ساز کرده... اعلام سلطان کشور افروز، بر گوشه طاق تابخانه بام زدند؛ می گساران مجلس، راح رواح را در اقداح صباح ریختند... حوری دیدم در حله نور و نوری بر قله طور... گفتم این لعبت لموع کیست؟... گفت: «روشن است این آفتابست، آفتابست، آفتاب» و به این ترتیب به معرفی شمس و پس از آن سحاب می پردازد و گفتگوی بین آنها را آغاز می کند.

وی در پایان، زمان تدوین رساله را فصل بهار سال ۷۴۸ ذکر می کند و از همه ادبا و صاحب نظران درخواست می کند که لغزش‌های او را که لقاطه چین و سقاطه گیر غرر منظومات بزرگان بوده است؛ بر او ببخشایند.

فصل بهار بود که گلهای این چمن از فیض کلک ابرمثالم شکفته شد
بر نام شه مناظره ابر و آفتاب در سال هفتصد و چهل و هشت گفته شد

ب: رساله نمد و بوریا

این رساله در نسخه‌های خطی، به نام‌های متفاوتی نام گذاری شده است. نسخه ملک آن را، «رساله البادیه» نامیده است. نسخه م، «نمد و بوریا» را برای آن برگزیده است. نسخه س: «اللبد و البادی» و نسخه ی ل: آن را «رساله ثالث» نامیده است. از بین نسخه‌های مذکور ملک و ل، راه خطا رفته اند. زیرا آنچه به معنی بوریا است «باری» است، نه آنچنان که در نسخه ملک آمده است «البادی». برای نام منتخب نسخه «ل» هم هیچ دلیلی در متن وجود ندارد. مگر این که احتمالاً بنا به ترتیب استنساخ آن در نسخه خود، که دلیل موجهی بر این امر نیست. بنابر این از بین عنوان‌های نسخه‌های مذکور عنوان س و م مناسب به نظر می رسید که جهت عنوان رساله مذکور در این مقاله برگزیده شده است.

خواجو رساله نمد و بوریا را با نام خداوند و سپاس و تسبیح او آغاز می کند:

«حمد و ثنایی که سبحة طرازان حضایر جبروت، زمزمه آن در عالم جان اندازند و شکر و سپاسی که سجاده نشینان صوامع ملکوت، حرز بازوی ایمان سازند. درگاه احدیت و بارگاه صمدیت واجب الوجودی را، تَعَالَتْ الْأُوَّةُ وَ تَوَالَتْ نَعْمَاؤُهُ، که نقاش قدرتش صورت آدم را که انسان العین حدقه کاینات است؛ بی وسیله ارقام و اقلام بنگاشت...»
و پس از بر شمردن الطاف و نعمات او، به مدح و تحیت رسول اکرم (ص) می پردازد.

«سیدی که بنیاد آدم، " سرالروح و الجسد" توقیع منثور رساله اوست و رسولی که «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» کتابه ایوان حالت او.» آنگاه از غم و اندوهی سخن می گوید که در ریعان جوانی، دامن زندگی اش را گرفته بوده و او را نالان و اشک ریزان معتکف خاک در میکده ساخته بوده است که یک باره ندای دعوت به خانه دوست در دلش طنین می اندازد و او را شیفته و واله می سازد و بدون هیچ تردیدی با غسل در آب انابت، همه آلودگی‌ها را از دل می زداید و پشت به کارگاه گل و رو به کارگاه دل، عازم دیار معشوق می شود.

پس از آن شرح عزیمت شاعر عاشق است که شوق دیدار دوست او را به هیجان آورده است. اما عذاب دل کندن از یار و دیار نیز گریبان جاننش را گرفته است. پس از آن، در یک جدال روحی، نالان و اشک ریزان عازم دیار دوست می شود و روی به عالم غربت می نهد، سفری که بازگشتی بسیار طولانی در پی دارد. از آن پس سالهایی بس مدید را در غربت می گذراند. حدود ده سال

پیش از مرگ، به دیار اجدادی اش بر می‌گردد. خواجه، چنانچه خود می‌گوید، ابتدا به زیارت آرامگاه ابوعلی دقاق می‌رود و به تقبیل خاک او مستسعد می‌گردد و دست ارادت به خدام آن حضرت می‌دهد. سپس سفر خویش را ادامه می‌دهد.

ظاهراً در غروب اولین روز سفر، به خانقاهی می‌رسد که در بیابانی دور، نه نشانی از یاری و نه نامی از دیاری... شب فرا می‌رسد و او تنها و غریب، عازم سفری دور، تصمیم می‌گیرد شب را در خانقاه بماند. همین تصمیم زمینه ساز تدوین رساله نمد و بوریا می‌شود. خواجه جوان است و امیدوار با ایمانی راسخ همراه با احترام به پیران روشن ضمیر. البته برای ابراز احترام خود معیارهایی هم دارد. در خانقاه، به پیری برخورد می‌کند با ظاهری چون پیران روشن ضمیر. نسبت به او ابراز احترام می‌کند. اما اندک زمانی بیش نمی‌گذرد که متوجه اشتباه خویش می‌شود، هر چه می‌جوید، معیارهای خود را کمتر در او می‌یابد. هر چه بیشتر با او سخن می‌گوید، بیشتر به خبث باطنش پی می‌برد. آزرده خاطر و رنجور، از او دوری می‌گزیند و در گوشه‌ای منزوی می‌شود تا پس از استراحتی و آرامشی در سکون و سکوت شب عازم سفر شود. در استراحت گاه خویش نمدی و بوریایی می‌یابد که جهت رفاه حال مسافران فراهم آورده‌اند. نمد مالیده پشم آلود با آشفته‌گی ظاهر خود و بوریا، با ادعای غیر واقعی خود که نی‌نمود و نی‌نبود، پیر پشمالو، بوریا را در ذهن او تداعی می‌کند و انواع سخنان را در فضای خیالش بر می‌انگیزد. دست‌یافته قلم می‌برد و با استناد به آیات قرآن و احادیث و اقوال بزرگان اثری خلق می‌کند که امروز یکی از آثار مهم ادب فارسی محسوب می‌شود. او در این اثر چنان به زیبایی از زبان نمد و بوریا سخن می‌گوید که گویی در آنها واقعاً روح انسانی دمیده است. یا گویی چنان به ضمیر آنها وارد شده است که بر جزئیات تأثیر سخنان هر یک بر دیگری کاملاً آگاه است. رساله نمد و بوریا، یکی از مؤثرترین و شیواترین رسائل خواجهی کرمانی است. این اثر از چنان جذابیتی برخوردار است که هر خواننده‌ای را شیفته خود می‌سازد. وی در این اثر خویش تمامی نفرتی را که از همه ریاکاران متظاهر در دل دارد آشکار می‌سازد و سخت نسبت به آنها اظهار انزجار می‌کند. خواجه پس از نقل مناظره مفصل نمد و بوریا که بر اساس سبک عادی او تماماً مستند به آیات قرآن است، اذعان می‌دارد که منظور از نمد و بوریا تمثیلی بوده از افراد انسانی و گفتگوهایی که بین آنها صورت گرفته، تصویری از روابط بین انسانها بوده است. او اقرار می‌کند که تمثیل او جهت بهتر بهره گرفتن انسانها بوده است و هدف دیگری از این امر نداشته است:

«... که جان را در ضمن این اشارت بشارتی است و دل را در تحت این عبارت عمارتی. و نه ظاهر است که از حصر حصیری چه آید و از طی نمدی چه گشاید. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» از مطاوی این مقالات، و فحای این حالات، مطمح نظر، نه این قماش است و مطرح نظر نه این فراش، بلکه هر مویی از این به ماری می‌ماند و هر نیی خاری می‌نماید، «عاقلان دانند کین رمز از کجاست» «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»

خواجه در مورد زمان به پایان بردن رساله نمد و بوریا می‌گوید:

تا بدانی کین مقالت در چه موسم شد تام
حا به جای نون بیار و دال را تصحیف کن

حا به جای نون و تصحیف دال در کلمه نمد، معادل «حمد» است که در حساب ابجد عدد ۷۴۸ می‌باشد. بنابراین خواجه رساله نمد و بوریا را در سال ۷۴۸ به اتمام رسانده است و این، زمانی است که هنوز پنج شش سالی فرصت زندگی دارد و او در این زمان پس از بازگشت از سفر طولانی اش در کرمان بسر می‌برد.

رساله نمد و بوریا با این عبارات پایان می‌یابد:

«چون هر سحری را کرانه‌ای است و هر قولی را ترانه‌ای، سخن را گرفتیم که بر عرش بردم، همان به که فرش سخن درنوردم.
رَبِّ أَحْتَمِ بِالْخَيْرِ وَالظَّفَرِ وَصَلِّ عَلَى خَيْرِ الْبَشَرِ مُحَمَّدٍ (ص) الْمَبْعُوثِ إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ.»

ج: رساله سبع المثانی

این رساله در نسخ خطی، نامهای متفاوتی دارد. نسخه م، آن را «شمع و پروانه» نامیده است. نسخه س، نام «الشمس و الشمسیه» بر آن نهاده است. نسخه ملک، آن را «تیغ و قلم» نام داده است. نسخه ی ل، تنها یک پیشانی مذهب در بالای صفحه دارد و عنوانی در آن نیست. اما، اولاً دو طرف مناظره در این رساله، نه شمع و پروانه است و نه تیغ و قلم و نه شمع و شمسیه و... بلکه تنها شمع و شمشیر در این رساله با هم سخن می‌گویند، ثانیاً خواجه خود در پایان متن گفته است:

این مقالت کاسمان سبع المثانی خواندش
ختم شد بر نام شه و الله اعلم بالصواب

از طرفی، این بیت را همه نسخه‌های خطی آورده‌اند. فقط م کوشیده است به جای «سبع المثانی»، «شمع و پروانه» را وارد بیت کند.

خواجو در رساله سبع المثانی، پس از سپاس و ستایش خداوند و نیز بر شمردن عظمت او در مخلوقاتش و پس از مدح و منقبت رسول اکرم (ص)، از شبی تاریک و ظلمانی سخن می‌گوید که ظلمت آن بر سپاه خشم خسرو نیمروز غالب شده است و گوی یاقوت زرد را از فغفور چین ربوده است، در چنین شبی، شاعر آسمانی ما، که از خود تعبیر به:

«دستخوش تصاریف زمان و پایمال حوادث حدثان» می‌کند، در شرایطی بسیار سخت بسر می‌برد. شرایطی که:

«زبان قلم و قلم زبان از تقریر شدت احوال و تحریر قلت اموالش لال گشته و کلال پذیرفته.»

در چنین شب تیره ای، شاعر در بزم پرشکوهی که در کاخ امیر مبارزالدین محمد برپاست حضور دارد. در مجلس شاهانه امیر مبارز، همه نشانه‌های جلال و عظمت جمعند. پری رویان مجلس، ندای شوراآفرین موسیقی، انعکاس برق سکه‌های زرین و سیمین، لباس‌های فاخر و رنگارنگ و خلاصه شمعی معنبر که در محضر شاه نور افشانی می‌کرده است. از بین مجموعه‌ای که شکوه شاهانه مجلس را می‌سازد، شمع، که با روح او پیوندی دیرینه دارد و در همه آثارش الهام بخش تصاویر شعری او بوده است، بیش از همه توجه او را به خود جلب می‌کند. او را چون خویش سوزان و فروزان می‌بیند. هیچ یک از میزبانان و میهمانان و حتی هیچیک از اشیاء و پدیده‌ها، با او کمترین رابطه‌ای ندارند. شمع، همچنانکه بر پای مقاومت می‌سوزد و اشک می‌ریزد، یک باره در نگاه خواجو، زندگی می‌یابد، زنده می‌شود، نگاه و دل و احساس پیدا می‌کند و با او سخن می‌گوید. از ایستادن‌ها و هرگز نیفتادن‌هایش، از پیوسته سوختن‌ها و پیوسته ساختن‌هایش و خواجو او را نمود دیگر خود می‌بیند. او آنجا که از شمع به آتش زبان الکن، مناره نور، طیاره طور، باده نوشی خرقة پوش، تیز طبعی گرم نوش، سربرکف نهاده و آب رخ بر باد داده... تعبیر می‌کند، گویی در وجود شمع حلول کرده و همچون او می‌سوزد و با شب می‌جنگد و با احساس او روزگار را می‌بیند. کسانی که دلفروزند آتش افروز من اند، آنها که چاره ساز من اند...

خواجو حلول یافته در وجود شمع، و گاه، دوست و مخاطب محرم شمع، بر او رحمت می‌آورد. گویی توان ضعیف شمع در نبرد با تیرگی شب، احساس ترحم برانگیزی در او ایجاد کرده است. در تمام بزم شاهی می‌گردد تا حریفی برایش بیاید، می‌گردد و می‌گردد و بالاخره می‌یابد. دوست و آشنای دیگری هم آنجا هست که از جنس اوست. آشنایی خاموش. او شمشیری آسوده خفته در نیام، آرام و ساکت است. بی آنکه صدای چکیدن حتی قطره‌ای خون خوابش را بیاشوبد. خواجو به سراغش می‌رود. از نیامش بر می‌کشد و به مناظره اش می‌کشانند. شمشیر، پس از رختی ناشی از رکودی طولانی، مغرور و پر تفرعن به میدان می‌آید و مبارز می‌طلبد.

گر شمع زبان آوری از سر نهد بر خیزم و در حال سرش بردارم

«آتش اغتیاظ در التهاب آورده و زبان انتقام در کام نیام به جنبش در افکنده»

گفتگویی مفصل و طولانی در می‌گیرد. هر یک می‌کوشد به طریقی در مبارزه با تیرگی و ظلمت خود را قهرمان بنماید. شمع از ایستادگی و مقاومت خویش و از سوختن و نور افشاندن و تا طلوع سپیده، امانت خورشید را پاس داشتن... و شمشیر از تلاش بی‌امان خویش، از یک دم نیاسودن، همیشه در غوغا، خون چکان بودن، و با مظهر پلیدی جنگیدن. بحث به درازا می‌کشد. خواجو گاه شمع می‌شود، نور می‌شود، روشنایی ایجاد می‌کند و از زبان او سخن می‌گوید و گاه شمشیر می‌شود، می‌زند و می‌بندد و می‌درد و می‌برد... و هنوز آرام نگرفته باز بر می‌خیزد... که یک باره می‌بیند...

خواجو در رساله سبع المثانی، بدیع‌ترین تصاویر را می‌آفریند و زیباترین تعابیر را به کار می‌گیرد تا بین شمع مظهر عشق و شمشیر، مظهر قدرت، رابطه برقرار کند و آنها را که همیشه خصم یکدیگر بوده‌اند؛ دوست یکدیگر معرفی کند و به آنها بفهماند که آنها هر دو در یک جبهه تلاش می‌کنند. شمع برای نابودی ظلمت شب و شمشیر برای نابودی ظلمت ستم. و این بزرگترین خویشاوندی شمع و شمشیر است. با این ترتیب خواجو بین آنها صلح و دوستی برقرار می‌کند و آنها را به حال خود می‌نهد تا همچنان با تیرگی و ستمگری بجنگند و همان باشند که برایش آفریده شده‌اند...

در پایان خواجو، همین که روز از راه می‌رسد و خورشید طلوع می‌کند، در گوش شمع قصه حضور خورشید را نجوا می‌کند. شعله اش را فرو می‌نشانند و به خواب آرامش می‌سپارد. تیغ را نیز آرام در بستر نیام فرو می‌برد، تا باز ظلمی و ظلامی دیگر... پس از آن آرام، از رسالت انجام یافته، از خود می‌گوید، حق مطلب را ادا کرده است و آنچه را گفتنی می‌دانسته است، در

تمثیل شمع و شمشیر گفته است و اکنون دیگر:

همچو مرغ شکسته بال شدم
دریغا که افسانه آورده ام

چند گویم سخن که لال شدم
...به افسانه عمری بسر برده ام

خواجو در پایان رساله، می گوید:

کین تحفه بهر خسرو آفاق ساختیم

در سال هفتصد و چهل و هشت دست داد

بنابراین رساله سبع المثنائی نیز در سال ۷۴۸ تدوین یافته است،

خواجو در پایان رساله اش، متواضعانه خود را «نواله گیر مواید ارباب قریحت» و «سقاطه چین فواید خداوندان فطنت» معرفی

می کند و درخواست می کند که بر لغزش های او به دیده اغماض بنگرند. سپس می گوید:

ختم شد بر نام شه و الله اعلم بالصواب

این مقالت کاسمان سبع المثنائی خواندش

د: رساله سراجیه

این رساله نیز در نسخه های خطی، نام های مختلفی دارد، نسخه ل، آن را «سبع المثنائی» نامیده است. نسخه س، «سراج وهجاج» را عنوان آن قرار داده است و نسخه م، در عنوان آن آورده است: «الرساله الموسومه بالسراجیه» نسخه ملک هم اصلاً این رساله را ندارد.

نسخه ل که رساله را در عنوان، سبع المثنائی نام نهاده است در پایان می نویسد: تَمَّتِ الرَّسَالَةُ السَّرَاجِيَّةُ فِي مَقَالِهِ الْوَحَاجِّيَّةِ بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى. بنا بر این روشن است که نام سبع المثنائی را کاتب برگزیده است و خواجو در اصل متن نام «السراجیه فی مقاله الوحاجیه» را قرار داده بوده است.

نسخه س در پایان می نویسد: تمام شد رساله سراجیه فی التاریخ،...

و نسخه م نیز در پایان دارد: تَمَّتِ الرَّسَالَةُ الْمَوْسُومَةُ السَّرَاجِيَّةُ بِتَوْفِيقِ الْمَلِكِ الْغَفُورِ، چنانچه ملاحظه می شود همه نسخه ها بر نام «سراجیه» اتفاق نظر دارند. تنها بعضی از کاتبان در عنوان تصرف کرده اند.

خواجو، در آغاز این رساله نیز چنانچه سبک اوست پس از پرداختن به ستایش خداوند و نعت و مدح پیامبر اکرم (ص)، از خود می گوید و از آن چه که او را به تدوین رساله سراجیه برانگیخته است. چنانچه در آغاز رساله تصریح می کند، در زمان تدوین سراجیه که آخرین اثر منشور اوست هنوز در کرمان بسر می برد. او که بعد از سیر و سفرهایی طولانی و کسب تجربه های فراوان، به دیار خویش بازگشته است، هنوز آزرده خاطر است و ایوب وار، بر آزار کرمان صبر می کند. آن روزها که در بغداد بود باد عنبر نسیم سحر را تحسین می کرد که شاید از کرمان گذشته و برکت یافته باشد. اما امروز حتی تنفس هوای کرمان و قدم نهادن بر خاک دیارش نیز دلتنگی اش را نمی زداید، چنانکه می گوید: پیری و کهولت باضعفی که با خود آورده است دامن گیر جاننش شده و شادابی ایام جوانی را از او باز ستانده است و اکنون در دوران پیری و کهولت، اموالش نابود و پراکنده شده و افواج هموم و امواج غموم او را در تصادم خود قرار داده اند. در چنین موقعیتی که ایوب وار مبتلای بلای کرمان و نقطه آسا مقیم دایره حرمان گشته است، می گوید:

شبی بودم ز جام بیخودی مست ز سرمستی چو ساغر رفته از دست
کمیت اشک بر جیحون جهانده خدنگ آه بر گردون نشانده

چو گنج از ویرانه برآمده و به کنج کاشانه درآمده؛ از اشتعال نوایر نوایب، «با سینه پر آتش و با دیده پر آب»

آتش زده از سوز جگر بر دل ریش

چون شمع نشست و چراغی در پیش

اکنون، در شبی تیره، در سرایی متروک و در احاطه فقر و دلتنگی تنها خویشاوند او چراغی است که سرما و ظلمت را از حریمش می زداید. خواجو، به رویش لبخند می زند، همه احترام خود را در نگاه، به پایش می ریزد، مدحش می کند، تملقش می گوید. تا بالاخره همچون معشوقی رمنده، دلش را به دست می آورد. به کالبدش روح می دمد. زنده اش می کند. جان انسانی به او می بخشد و آنگاه خود، با تمام توان معجزه آسای گویایی اش، زبان او می شود، گاه از وجود او بیرون می آید، خواجویی می شود که چراغ را و به تعبیر او که دیگر نه یک چراغ، که دوست و مأنوس و مخاطب او شده است، سراج را، از بیرون می بیند، و سوختن، بر

افروختگی و جوش خروشش را چنان تصور می‌کند که خودش هم به حالش دل می‌سوزاند، و از نور و شور و شغف و روشنایی که در محیط ایجاد می‌کند سخن می‌گوید و گاه، به درون او می‌رود. با او نور می‌افشاند و گرما می‌بخشد. با او زندگی می‌کند و از دید او و با نگاه او دنیا را می‌بیند و مردم دنیا را که،

«آنها که می‌فروزندم، می‌سوزندم و آنها که می‌افروزندم، اولنک هم وقود النار»

این همان احساس شمع سبع المثنائی است که آزرده از فروزندگانی است که می‌سوزندش و برافرازندگانی که می‌گدازندش... گاه خواجوست که سخن می‌گوید و گاه هموست که در نمود چراغ می‌سوزد و نور می‌افشاند و گرما می‌بخشد. همچنان غرق در گفتگویند که شمع آتش فشان فلک از شمعدان سیمگون زبانه می‌زند و چراغ رو به خاموشی می‌نهد.

چون شمع فروزنده رخ از آتش دل آهی بزد و جان به لب برآورد و بمرد

خواجو متوجه می‌شود که شب گذشته و روزی جدید از راه رسیده است که یعنی فرصت دیگری برای زندگی، به او روی نموده است...»

«شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید»

در پایان می‌گوید: «همچو روز روشن است که مقصود این سوزنده سازنده که شمع سوز مجلس سخن سرایان و نواساز بزم بی‌نویان است از انارت این چراغ و عمارت این باغ، نور دیده اصحاب بصیرت و سرور سینه ارباب سریرت بوده است، هذا بیان للناس و هدی و موعظه للمؤمنین.»

سپس، از اینکه سخنش به اطناب کشیده عذر خواهی می‌کند و غصه‌های خود را عامل این اطناب معرفی می‌کند،

هر کس بسیار باشدش غصه قصه بسیار باشدش ناچار

آنگاه می‌گوید: «از سخن گفتنم ملال گرفت و لکن بر مقتضی انطقنا الله الذی انطق کل شیء.»

من آن نیستم کین گهر سفته است کسی دیگر است آنکه این گفته است

کسی می‌شنیدم که می‌گفت راز دلم چون صبا جمله می‌گفت باز

در مورد زمان تدوین رساله می‌گوید:

تمام گشت به تاریخ هفتصد و چهل و هشت رساله ای که از او شمع جان برفروخت

بنابراین رساله سراجیه نیز چون سایر رسایل خواجو در سال ۷۴۸ تدوین گردیده است.

خصوصیات سبکی آثار منثور خواجوی کرمانی

مناظره و تشخیص

مناظره، واژه‌ای است که به طور خاص به یکی از انواع ادبی اطلاق می‌شود و آن به گونه ای است که خالق یک اثر ادبی خواه در نثر یا در نظم دو شخصیت ذهنی یا واقعی را در موضوعی خاص به گفت‌وگو و او می‌دارد و طی آن از زبان آنها مفاهیمی را که خاص دیدگاه اوست طرح می‌کند. شاعر یا نویسنده در گفت و گویی که بین دو شخصیت اثر ادبی خویش روایت می‌کند اهداف خاصی را تعقیب می‌کند. در این نوع ادبی، معمولا دو طرف گفت و گو از نظر ایفاء نقش مثبت یا منفی یکسان نیستند. اغلب یکی مثبت و دیگری منفی است. در مواردی هم ممکن است که هیچ یک از طرفین در نوع خود منفی نباشند. به گونه ای که مخاطب در مواجهه با آنها به آنچه می‌گویند می‌اندیشد و به هرکدام از آنها جداگانه حق می‌دهد. به این معنا که دیدگاه هیچ یک از آنها کاملا رد یا کاملا تایید نمی‌کند. از آثار ادبی ایران بهترین نمونه برای این نمونه جدال سعدی با مدعی است. امروزه شاید بتوان با کمی احتیاط اصطلاح گفتمان را برای مناظره معادل دانست. در مناظره، لزوما دوطرف گفت و گو انسان نیستند. گاه حیوانات، اشیاء، عناصر طبیعی، پدیده های آسمانی و... نیز به مناظره کشیده می‌شوند. در چنین مواقعی خالق اثر در شخصیت منتخب خود روح انسانی می‌دمد و او را وامی‌دارد که همچون یک انسان بیندیشد و عمل کند. در این صورت ممکن است بتوان خصلت های مثبت یا منفی بسیاری از انسان ها را در شخصیت های حیوانی یا حتی موجودات غیر جاندار زمینی و غیر زمینی مشاهده کرد. اعطاء شخصیت انسانی به موجودات غیر انسانی در آرایه های ادبی ایران تشخیص نامیده می‌شود که معادل پرسونیفیکیشن انگلیسی و پرسونیفیکاسیون فرانسوی است. در چنین مواردی مناظره و تشخیص آرایه های مکمل یکدیگرند و در تمام متن هماهنگ باهم

عمل می‌کنند. مناظره و تشخیص در ادبیات ایران سابقه طولانی دارد. از قدیمی‌ترین آثاری که در این زمینه می‌توان نام برد، درخت آسوریک است که مضمون آن گفت و گویی میان بز و نخل است. این اثر به زبان پارسی سروده شده و اکنون به خط پهلوی موجود است. از قدیمی‌ترین مناظره‌های ادبیات ایران بعد از اسلام باید به آثار اسدی طوسی، شاعر گرشاسب نامه، اشاره کرد. او پنج اثر منظوم به نام‌های عرب و عجم، آسمان و زمین، نیزه و کمان، شب و روز و مغ و مسلمان دارد که اساس آنها بر مناظره است. مناظره‌های نظامی نیز در مثنوی‌های خسرو و شیرین، شرف نامه و لیلی و مجنون از اهمیت خاصی برخوردار است. البته در آثار نظامی از آنجا که شخصیت غیر انسانی وجود ندارد آرایه ادبی تشخیص نیز در آن به کار نرفته است. از آثار مذکور می‌توان به مناظره‌های نقاشان چینی و رومی در شرف نامه، مناظره‌های شیرین و فرهاد، شیرین و خسرو و باربد و نکیسا در خسرو و شیرین و نیز مکاتبات لیلی و مجنون اشاره کرد. سعدی نیز در بوستان مناظره‌های ارزشمندی دارد. از جمله گفت و گوی کرکس و زغن، پروانه و شمع و جدال سعدی با مدعی که در بالا بدان اشاره شد. مولانا نیز در مثنوی مناظرات ارزشمندی از جمله گفت و گوی حیوانات در داستان شیر و نخجیران و گفت و گوی امام علی با خصم، دارد. پس از سعدی باید از مناظره‌های خواجه‌ی کرمانی در رسائل منثورش نام برد که در نوع خود از معدود مناظره‌های ادب فارسی است که شاعر در آنها با استفاده از آرایه تشخیص همراه با مناظره آثار بدیعی را خلق کرده است. از آثار معاصران نیز می‌توان به مناظره‌های چشمه و سنگ، نی و بلوط، ضیمران و بید از ملک الشعراء بهار و مناظره‌های بی نظیر سیر و پیاز، کوه و کاه، سوزن و پیراهن، مور و مار و عدس و ماش از پروین اعتصامی اشاره کرد. کاربرد مناظره و تشخیص از اصلی‌ترین و محوری‌ترین خصوصیات سبکی آثار منثور خواجه‌ی کرمانی است. به جز کاربرد مناظره و تشخیص که اصلی‌ترین خصوصیت سبکی آثار منثور خواجه‌ی کرمانی است به موارد دیگری نیز می‌توان اشاره کرد. از جمله: استفاده از اسامی خاص بخصوص اسامی خاص شعرا به صورت ایهام، استنادهای مکرر به اسطوره‌های مذهبی و ملی، استنادهای مکرر به آیات قرآن، استفاده مکرر از ابیات و مصاریع فارسی و عربی، کاربرد جناس، استفاده از اصطلاحات صرفی و نحوی، کاربرد ضرب المثل، استفاده از اصطلاحات شطرنج، طب، نجوم، موسیقی و... برای ممانعت از اطاله کلام از شرح این موارد خودداری می‌شود.

منابع

کتاب‌ها:

- ۱- خواجه‌ی کرمانی، محمود بن علی بن محمود، (۱۳۷۰)، *خمسه خواجه‌ی کرمانی*، تصحیح: سعید نیاز کرمانی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر
- ۲- خواجه‌ی کرمانی، محمود بن علی بن محمود، (۱۳۶۹)، *دیوان خواجه‌ی کرمانی*، تصحیح: احمد سهیلی خوانساری، تهران: پازنگ
- ۳- خواجه‌ی کرمانی، محمود بن علی بن محمود، (۱۳۷۰)، *گل و نوروز*، تصحیح: کمال عینی، تهران: علمی و فرهنگی
- ۴- خواجه‌ی کرمانی، محمود بن علی بن محمود، (۱۳۷۰)، *هما و همایون*، تصحیح: کمال عینی، تهران: علمی و فرهنگی
- ۵- دانش پژوه، محمد تقی و افشار، ایرج، (۱۳۵۲)، *فهرست نسخ خطی کتابخانه ملک*، جلد چهارم، تهران: کتابخانه ملی ملک
- ۶- دانش پژوه، محمد تقی و علمی انواری، بهاء الدین، (۱۳۴۱)، *فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه مجلس سنا*، جلد اول، تهران: دانشگاه تهران
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۷)، *سیری در شعر فارسی*، چاپ دوم، تهران: نوین
- ۸- کمال الدین، محمد باقر و حاکمی، اسماعیل، (۱۳۷۰)، *کتابشناسی خواجه*، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی

مقاله‌ها:

- ۱- غلامرضایی کهن، فاطمه، (۱۳۸۲)، *باغ روشنایی‌ها*، پژوهشگران فرهنگ، سال اول، شماره ۳، صص ۸۳-۱۲۲
- ۲- غلامرضایی کهن، فاطمه، (۱۳۸۱)، *زندگی خواجه‌ی کرمانی*، پژوهشگران فرهنگ، سال اول، شماره ۱، صص ۱۰۳-۱۵۵